

کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان «ماهی سیاه کوچولو»

سیدعلی قاسم زاده*

چکیده

در میان نویسندگان قبل از انقلاب، داستان‌های صمد بهرنگی جایگاهی خاص دارند؛ زیرا ماهیت تمثیلی و نمادین داستان‌های او در کنار ظرفیت‌های روایتگری آن‌ها، در خدمت تیپ‌سازی همسو با تفکر ایدئولوژیکی اوست. تلاش بهرنگی برای ارائه آرمانشهر ایرانی در داستان‌هایش با تمرکز بر قهرمان‌سازی، به داستان‌های او از جمله داستان‌های کودکانه او ظرفیت‌های تحلیل روان‌شناختی داده است. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی با تأکید بر چهارچوب نظری «بیداری قهرمان درون» مورد نظر کارل پیرسون و هیو کی‌مار و تلفیق آن با نظریه «سفر قهرمان» کمپبل تلاش کرده به این مهم دست یابد. از نتایج تحقیق برمی‌آید که شخصیت «جستجوگر» - که ماهی سیاه کوچولو در داستان نماد آن است و از دوست‌داشتنی‌ترین کهن‌الگوی شخصیتی بهرنگی - قهرمانی است که در مسیر سفر قهرمانانه خود در مواجهه با کهن‌الگوهای «جنگجو» و «نابودگر» به کمک کهن‌الگوهای «حامی» به وادی «تشریف» قدم می‌نهد و به آزادی و رهایی درونی؛ یعنی همان بیداری قهرمان درون، دست می‌یابد. تکرار و به تعبیری حلول خصایص کهن‌الگویی «ماهی سیاه کوچولو» در ماهی قرمز کوچولوی پایان روایت، علاقه صمد را به نمایش استمرار این چرخه در میان جامعه نشان می‌دهد؛ یعنی تقویت و زنده‌نگه داشتن «حس جستجوگری» و «اعتراض» در نهاد آزاده کودکان هم عصر خویش و نسل آینده.

کلیدواژه‌ها: صمد بهرنگی، بیداری قهرمان درون، ماهی سیاه کوچولو، پیرسون - کی‌مار، جوزف کمپبل.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه امام خمینی (ره)، s.ali.ghasem@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۱۹، تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۳

۱. مقدمه

یکی از قابل تأمل‌ترین آثار ادبی حوزه آذربایجان و به تعبیری سبک داستان‌نویسی آذربایجان، زیست جهان روایی، داستان‌های صمد بهرنگی است که برای مخاطب امروزی نیز جذاب و اثرگذار است. در قصه‌های کودکانهٔ منتخب صمد بهرنگی که در این جستار بررسی می‌گردد، یک نکتهٔ اساسی موج می‌زند و آن فرایندی است که بهرنگی در مسیر «شدن» و «تبدل و تکامل» برای قهرمانان داستان‌های خویش برمی‌گزیند؛ فرایندی که باعث تحرک ذهنی و تحریک مخاطبان می‌شود و آن‌ها را به همذات‌پنداری وامی‌دارد. همراهی کهن‌الگوی «سفر قهرمان» با توصیف‌ها و صحنه‌پردازی‌های پویا، به داستان‌های او خاصیت تجسمی بخشیده است؛ به گونه‌ای که خوانندگان، خویشتن خویش را در ماجرای داستان‌های او مشاهده می‌کنند. گویا منِ دوم آن‌ها در حال بازیافتن خویش است. داستان

ماهی سیاه کوچولو» در این رده قرار دارد؛ داستانی با ماهیت سفر قهرمانانه که کیفیت بیداری قهرمان درون را به نمایش می‌گذارد و به تعبیر علی اشرف درویشیان در مقدمهٔ کتاب، «روایت یک سفر است؛ سفری تخیلی و شیرین از خود به فراخود، از ناآگاهی به آگاهی و از خردی به بزرگی و... (نک. بهرنگی، ۱۳۸۸: ۴).

توجه به دردها و رنج‌های مردم روستاها و طبقات ضعیف- که هم با شغل آموزگاری بهرنگی در آذربایجان و هم با مرام توده‌ای او همسویی دارد- اقبال به آثارش را از همان روزگار انتشار بیشتر کرده است. افزون بر آن تلاش بهرنگی برای تیپ‌سازی در داستان‌های خویش موجب شده است که با وجود اینکه شخصیت‌های اصلی داستان‌های او غالباً کودک یا در هیأت کودکانه هستند، اغلب برآمده از «زیست جهان» زندگی فکری و مبارزاتی خود بهرنگی و آینه‌ای برای بازنمایی خود او است و در مرتبهٔ بعد الگوساز و سرمشقی برای نوجوانان و بزرگسالان به شمار می‌آیند؛ چنانکه می‌نویسد:

ادبیات کودک باید پلی باشد میان دنیای رنگین بی‌خبری رد رؤیا و خیال‌های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت‌های تلخ و دردآور و سرسخت اجتماعی بزرگ‌ترها. کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگ‌ترها برسد... باید جهان‌بینی علمی و دقیقی به بچه داد؛ معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون‌شوندهٔ دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند. (بهرنگی، ۱۳۴۸: ۱۲۳)

وی برای دور نگه داشتن مخاطبان خویش از یادگیری کورکورانه، بن‌مایه‌های داستانی خویش را با درونمایه‌های اخلاقی و انسانی همراه می‌کند و می‌کوشد با ایجاد سبکی دیالکتیک، به مخاطبان چگونگی درک مفاهیم فلسفی، اجتماعی و اقتصادی را آموزش دهد.

۲. ضرورت و اهداف تحقیق

بازخوانی روایت‌های کودکانه بهرنگی - که نماینده مکتب نویسندگان حزبی و سوسیالیستی برخی از جریان روشنفکری ایران قبل از انقلاب است - می‌تواند به رمزگشایی اهداف مرامی یا مسلکی نویسندگان سیاست‌پیشه دهه‌های چهل و پنجاه ایران معاصر، در گرایش به پرداخت داستانی برای انتقال تجارب سیاسی و انگاره‌های فکری و فلسفی به نسل‌های جدید و آینده کمک کند. برای دستیابی به چنین هدفی، بهترین عنصر بازنمایی‌کننده، شخصیت‌های داستانی هستند که درحقیقت بازنمودی پسند و ناپسند نویسندگان هستند.

شخصیت‌های داستانی صمد بهرنگی غالباً فرازمانی هستند و در قالب زمان و مکان خاص محصور نمی‌شوند. از این رو، نایست آن‌ها شخصیت‌هایی ایستا، مقطعی و سطحی به شمار آورد. در شخصیت‌پردازی داستان‌های او، مانند اغلب داستان‌های حوزه کودک و نوجوان، گذشته‌ای وجود ندارد؛ شخصیت‌هایی ساده و فاقد انگیزه‌های پیچیده که در راستای باورپذیری و حقیقت‌مانندی دنیای ذهنی کودکان ساخته و پرداخته می‌گردند. شخصیت در ادبیات کودک، تبلور آرزوهای بزرگسالانه است؛ زیرا آفریننده دنیای کودکانه، خود کودک نیست (ر.ک: زایس، ۱۳۸۷: ۲۶۱-۲۶۲). گرچه نقش روایت‌شنو بودن کودک ذهن نویسنده را درگیر می‌سازد، کودکان در مواجهه با دنیای فانتزی ساخته شده نویسندگان بزرگسال، بیش از آنکه کودکی کنند، گاه تمرین بزرگی می‌کنند؛ چنانکه در داستان‌های کودکانه صمد بهرنگی شاهد چنین رویکرد پارادوکسیکال هستیم: از یک سو داستان ساختاری ساده دارد و برای کودک آموزنده و جذاب؛ اما از دیگر سو با پایان‌بندی خلاف انتظار و باورشکنن بویژه سرانجام شخصیت‌های داستانی، شگفت‌آور و تأمل برانگیز؛ چراکه غالباً خواننده کودک در اوج فرایند «شدن» قهرمان، رها می‌گردد تا زمینه‌ای مهیا گردد که مخاطب کودک بتواند تلاشی مشابه از خود بروز دهد و برای ورود به دنیای بزرگسالان آمده گردد؛ دنیایی که به گمان ماریا نیکولایوا (Nikolajeva Maria) به سبب موقعیت پسابوطی خویش؛ فضایی بازگشت‌ناپذیری برای تشریف کودک به جهان بزرگسالان مهیا می‌سازد (ر.ک: نیکولایوا، ۱۳۸۷: ۵۳۶-۵۳۷).

شخصیت‌های رمان‌های بهرنگی، نماد و نماینده افکار مکتبی او هستند و به تبعیت از مرام سوسیالیستی او و هم عصرانش، مسئولیت همراهی با صدای مردم و همسرایابی با دردها و رنج‌های آن‌ها را به عهده دارند. از این رو، در مسیر دادخواهی برای مردم متأثر از مرام ایدئولوژیک خویش به مبارزه با دنیای ایستا می‌پردازند، لذا دنیای داستان‌های او برآمده از زیست‌جهان ذهنی او دائماً در تکامل و پویایی است. شاید نگاه به افکار او از این منظر، موجب شده تا برخی اینگونه وی را بستایند که:

او می‌خواست شخصیت‌های داستان‌هایش بشناسند و تغییر کنند. او سعی می‌کند دنیای خیالی کودکان را به واقعیت‌های سرسخت اجتماعی پیوند بزند و مخاطبان خود را آگاه سازد. صمد دلش برای زندگی آزاد و فضایی می‌تپید که بتواند در آن اظهار عقیده کند؛ زیرا می‌دانست که استعدادها فقط در محیط آزاد شکوفا خواهند شد. در داستان‌های صمد شخصیت‌هایی هستند که منافع خود را برای مردم زیر پا می‌گذارند تا دیگران پیشرفت کنند... به گفته دکتر ساعدی: «شاهکار صمد، زندگی‌اش بود (درویشیان، ۱۳۷۹: ۲۴۰).

در این پژوهش با تکیه بر مشهورترین قصه کودکانه صمد بهرنگی؛ یعنی «ماهی سیاه کوچولو» و با استفاده از نظریه «بیداری قهرمان درونی» پیرسون - کی مار و تلفیق آن با اندیشه نظری «سفر قهرمان» جوزف کمپبل تلاش می‌شود موقعیت داستان‌های کودکانه و نقش آن در بازنمایی شخصیت و اندیشه‌های بهرنگی بازخوانی گردد. تلفیق این دو رویکرد نظری خود می‌تواند، به نتایج جدید در زمینه تحلیل شخصیت‌های اسطوره‌ای، داستانی و افسانه‌ای بویژه در متون ادبی کودکانه منجر گردد. بر اساس این نظریه تلفیقی، هر شخصیتی در هر مرحله‌ای از مراحل سفر انفسی و آفاقی خویش - چه شخصی و چه اجتماعی - کهن‌الگوی شخصیتی ویژه دارد که بنا بر مقتضیات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی جوهره وجودی خویش را - که در حال تغییر و دگرگونی است - به نمایش می‌گذارد. این جستار می‌کوشد با استناد به کیفیت پرداخت شخصیت‌ها، نظام روان‌شناختی - اجتماعی مورد نظر صمد بهرنگی را واکاوی نماید.

۳. پیشینه پژوهش

پژوهش درباب آثار صمد بهرنگی و بازخوانی آثار او به سبب شهرت خاص بهرنگی در یکی دو دهه اخیر رو به فزونی نهاده است، از جمله این آثار یکی کتاب «صمد، ساختار یک

اسطوره» نوشته علی عباسی و محمد محمدی (۱۳۸۱، نشر سخن) است که در بازشناسی عقاید و اندیشه‌های صمد بهرنگی بسیار مؤثر است؛ همانگونه که در حوزه مقاله‌نویسی نیز با مقالات متعدد در زمینه شناخت شخصیت و آثار بهرنگی مواجه می‌شویم. از آنجا بخشی اعظم از آثار بهرنگی به حوزه ادب کودک مربوط است، تحقیق در این حوزه؛ یعنی کودکانه‌های صمد نیز کم نیست؛ مانند مقاله «کودکانه‌های سیاسی صمد بهرنگی» (سید جواد طباطبایی و نگین نوریان، ۱۳۹۳، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره دوم، صص ۱۰۱-۱۳۰) که ناظر بر تحلیل تحلیل نشانه‌شناختی دو داستان کودکانه بهرنگی است؛ اما با وجود این، پیدا کردن مقالاتی که بتواند اندک هم پوشانی با مقاله حاضر داشته باشد، اندک و نادر است؛ چنانکه در برخی از مقالات مانند «بررسی قصه ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی بر اساس نقد امپرسیونیستی» (حکمت شاهرخ و سارا مهدی خانی، ۱۳۸۸، مجله زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اراک، شماره ۱۷- صص ۴۷-۵۶) یا مقاله «عقدۀ ادیب در آثار صمد بهرنگی» (بهناز دوران، ۱۳۸۲، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۷۲- صص ۲۰۳-۲۰۵) با وجود تمایل به رویکرد روان‌شناختی در آن، کاملاً با مقاله حاضر متفاوت هستند. اساساً با توجه به رویکرد تلفیقی در پیش گرفته در جستار حاضر و کاربرست نخستین‌بارۀ روش روان‌شناختی پیرسون و تلفیق آن با فرایند سفر قهرمان کمپبل، باید این مقاله را از نخستین گام‌های جدی در تحلیل روان‌شناختی تیپ‌های داستان‌های کودکانه از جمله آثار بهرنگی دانست.

۴. چارچوب نظری تحقیق

یکی از کهن‌الگوهای نخستین که همزاد کهن‌الگوی «تمایل به جاودانگی» در بشر ایجاد می‌شود و همواره با اوست، کهن‌الگوی «سفر» است. «سفر» بهترین زمینه برای ظهور استعدادها و به تعبیر پیرسون «بیداری قهرمان درون» است. بی‌شک پیرسون و کی‌مار در ارائه چنین نظریه‌ای ناظر بر تئوری «سفر قهرمان» جوزف کمپبل است. از این رو، بازخوانی و کاربرد آرای پیرسون-کی‌مار بدون در نظر گرفتن ساختار سفر قهرمان کمپبل ناقص خواهد بود. نظریه کمپبل-کی‌مار با نام «اسطوره‌یگانه» مشهور است- دارای سه مرحله «جدایی، تشرّف و بازگشت» است (کمپبل، ۱۳۸۹: ۴۰) که می‌توان این سه مرحله را هسته مرکزی این نظریه دانست که البته هر یک از این مراحل دارای زیر مجموعه‌هایی نیز هستند:

«مرحله اول که جدایی و یا عزیمت (حرکت، رحلت) نام دارد، خود شامل پنج زیر مجموعه است:

۱. دعوت به آغاز سفر یا آشکار شدن نشانه‌های دعوت برای انجام وظیفه‌ای خاص؛
۲. ردّ دعوت یا فرار حماقت‌بار از دست خدایان؛
۳. امدادهای غیبی؛ یعنی یاری و امدادی غیبی؛
۴. عبور از نخستین آستان؛
۵. شکم نهنگ یا عبور از قلمرو شب.

مرحله «عبور از آزمون‌های تشریف‌یافتگی و حصول پیروزی» در بخش دوم به شش زیرمجموعه تقسیم می‌شود:

۱. جاده آزمون‌ها یا صورت خطرناک خدایان.
۲. ملاقات با خدایانو مادر زمین یا بازپس گرفتن نشاط دوران کودکی؛
۳. زن به عنوان وسوسه‌گر؛ یعنی درک و تجربه عذاب ادیب؛
۴. آشتی با پدر؛
۵. خداگون شدن؛
۶. برکت نهایی. (کمپیل، ۱۳۸۹: ۴۵)

سومین بخش «بازگشت» شامل شش زیرمجموعه می‌شود:

۱. امتناع از بازگشت و یا انکار جهان؛
۲. فرار جاودیی یا فرار پرومته‌ایی؛
۳. رسیدن کمک از خارج؛
۴. عبور از آستان بازگشت و یا بازگشت به دنیای عادی؛
۵. ارباب دو جهان؛
۶. دست‌یابی به آزادی در زندگی یا ماهیت و عمل کرد برکت نهایی (همان: ۴۶).

کارول پیرسون و هیو. کی مار در کتاب «زندگی براننده من» از دوازده کهن‌الگو به عنوان راهکارهای بیداری قهرمان درون یاد می‌کند و به سبب عینی بودن و آزمون‌پذیری این طبقه‌بندی یکی از جذاب‌ترین و کارآمدترین روش‌های تحلیل روان‌شناختی انسان‌ها در قالب زمینه فرهنگی، اجتماعی و تربیتی است؛ نظریه‌ای که هدفش بازنمایی چگونگی تکوین

شخصیت از رهگذر کهن الگوی «سفر قهرمان» است. از آنجا که طبقه بندی تیپ های شخصیتی در نگاه او به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه متأثر از شخصیت های اسطوره ای به عنوان «پروتوتایپ» یا نمونه ازللی است و شخصیت های اسطوره ای مانند ماهیت اسطوره ها سیال و بی زمان و مکان هستند، می توان به کمک الگوسازی مطابقه ای او به شناخت بهتر شخصیت ها پرداخت (قاسم زاده و سرباز، ۱۳۹۲: ۶). البته در باب این کهن الگوهای شخصیتی بایست به این نکته توجه داشت که هر شخصیتی ممکن است، یادآور چند کهن الگو باشد؛ یعنی همانطور که هر شخصیتی در برخورد با شخصیتی دیگر یا اوضاعی متفاوت ممکن است ویژگی های اخلاقی و رفتاری خاصی از خود بروز دهد، در همان لحظه کهن الگویی خاص را نیز یادآور می شود؛ مثلاً شاید فردی کهن الگوی اصلی زندگیش، کهن الگوی «یتیم» باشد؛ اما در مراحل و ویژگی های کهن الگوهای «جستجوگر» یا «حامی» و یا... را یادآور شود. چنانکه پیرسون می گوید: «اگر احساس می کنید از یک سو به چیزی علاقه دارید و از سوی دیگر به چیز دیگری فکر می کنید، این دوگانگی به دلیل وجود دو کهن الگوی متفاوت در شماست» (همان: ۲۷). این کهن الگوهای شخصیتی عبارتند از:

۱. معصوم: این تیپ شخصیتی که بر ساخته از شخصیت اسطوره ای «دافنه»^۱ است در غالب اوقات اولین کهن الگویی است که ظهور و بروز می یابد؛ شخصیتی که مظهر اعتماد به دیگران و جهان است؛ زیرا چونان کودکی برای انجام کارهای خود محتاج دیگران است و زمانی که با مشکل روبه رو می شود، بر تلاش خود می افزاید (همان: ۳۶). این کهن الگو غالباً باعث همراهی کهن الگوهای یتیم و حامی با خود می گردد؛ چراکه غالباً نابودگران مهاجم، عاشقان و سوسه گر یا دلک های شیاد برای او مانع تراشی می کنند (همان: ۳۷).

۲. یتیم: شخصیتی سرخورده است که غالباً احساس کهنتری و ناتوانی می نماید. گرچه «شخصیت یتیم می داند وقایع خوب و بد ممکن است در زندگی هر فردی اتفاق بیفتد» (همان: ۴۴).

او کودکی است که هیچکس به نیازهایش رسیدگی نمی کند، بزرگسالی است که در چنگال ضعف های درونی، وقایع اسفناک، اشخاص ستمگر یا بیماری های جسمی گرفتار شده است. این افراد اغلب بدگمان می شوند و ستم دیدگی خود را توجیه می کند یا از اطرافیان خود سوء استفاده می کند (همان: ۴۴).

واکنش‌های طبیعی شخصیت «یتیم» در برابر مشکلات و بحران‌ها می‌تواند جبران‌کننده باشد، گرچه غالباً با وجود آگاهی با راه و رسم مبارزه، نمی‌تواند از پس سختی‌ها برآید و شکست می‌خورد (نک. همان: ۴۵).

۳. جنگجو: «جنگجو هدفمند است و حدود مرز تعیین می‌کند. نظام‌نامه این کهن‌الگو اغلب شامل اصول نظم، خودمهاری، قاعده و قانون و دلیری می‌شود. جنگجو به رقابت و پیکار علاقه دارد» (همان: ۵۲). او می‌تواند به اهداف خویش دست یابد و از حدود شخصی دفاع کند. این کهن‌الگو، منضبط، مسؤولیت پذیر، ریاضت‌کش است و تمایل به مبارزه برای دفاع از مذهب و دستورهای خداوند دارد (همان: ۵۵). البته بزرگوارترین جنگجوها نیز از مشکلات و ضعف‌های خاص خود رنج می‌برند؛ مانند بی‌انگیزگی و ناتوانی در صمیمی شدن حتی در قبال نزدیکانش (نک. همان: ۵۳).

۴. حامی: این تیپ شخصیتی الهام‌گرفته از شخصیت اسطوره‌ای «دیمیترا»^۲ در اساطیر یونان است.

حامی‌ها اصولاً مردم دوست و مهربان هستند و از کمک به دیگران لذت می‌برند. حامی تکامل یافته با محبت و صفای خود دنیا را پرانگیزه و شاد می‌کند» (همان: ۶۰). این شخصیت «ممکن است به اسم کمک و خیرخواهی، دیگران را بدون دلیل کنترل کند یا زیر سلطه خود قرار دهد. حامی‌ها اغلب در مطرح کردن نیازهای خود ضعیف هستند... حامی ناآگاه و خام می‌تواند به جای یاری دیگران، به ضعف‌ها و وابستگی‌های منفی آن‌ها بیفزاید (همان: ۶۴).

وی در برابر ناتوانی، بینوایی و خشونت علیه دیگران به حرکت و عمل درمی‌آید.

۵. جستجوگر: ملهم از شخصیت «سانتیاگو» در داستان «کیمیاگر» پائولو کوئیلو است.

جستجوگر برای یافتن پاسخ کنجکاوی‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌اش ماجراجویی می‌کند. او از یک سو می‌خواهد هم‌رنگ جماعت باشد و از سوی دیگر خواستار رسیدگی و پاسخگویی به نیازهای درونی و فردی خویش است. جستجوگر وضعیتی محدود و خسته‌کننده را ترک می‌کند و راهی نوعی سفر درونی یا بیرونی می‌شود (همان: ۳۸).

به قول اینیا گرام:

افرادی که در این تیپ هستند دارای خصلت‌های اخلاقی متضاد هستند؛ هم قوی و هم گاهی ضعیف، هم شجاع و هم ترسو هستند، اعتماد می‌کنند و شک دارند. خلاصه اینکه هیجان‌ات و اضطراب‌های درونی در آن‌ها زیاد است (دقیقیان، ۱۳۸۶: ۲۰۱).

ماجراجویی معمول قهرمان با شخصی آغاز می‌شود که چیزی از او گرفته شده، یا حس می‌کند در تجارب معمول موجود یا مجاز برای اعضای جامعه‌اش چیزی کم است، این شخص به یک سلسله ماجراجویی خارق‌العاده دست می‌زند تا آنچه از دست داده، بازگرداند یا نوعی اکسیر حیات را کشف کند (کمپبل، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

۶. عاشق:

عاشق‌ها معمولا دارای گیرایی و جاذبه‌ای قابل توجه هستند که از تیپ و شخصیت آن‌ها سرچشمه می‌گیرد و دیگران را جلب می‌کند. عاشق می‌خواهد وجود خود را با دیگری درهم آمیزد، ولی چنین عملی خطر گم کردن هویت او را به همراه دارد. چالش روزمره عاشق حفظ تعهد از سویی و هویت خود از سوی دیگر است (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۷۶).

برای عاشق هم تعصب و هم بی‌بندوباری اجتماعی تهدید کننده است. وی تکامل خود را از طریق یاری مردم و برای شناخت انواع عشق، از زناشویی و خانوادگی گرفته تا شغلی و فرهنگی به دست می‌آورد. او مردم را در احیا و ابراز مناسب این عشق‌ها راهنمایی می‌کند (همان: ۷۷-۷۸).

۷. نابودگر:

نابودگر می‌تواند فردی باشد که قربانی حادثه‌ها و شکست‌ها شده و خواهان بازسازی زندگی خویش است. از سوی دیگر او می‌تواند کسی باشد که راه و تجربه‌هایی جدید را در زندگی‌اش انتخاب می‌کند (همان: ۶۸).

ظهور این کهن‌الگوی شخصیتی غالبا با نوعی نابسامانی، اختلال یا تخریب غیرمنتظره همراه است و ظاهرا با کهن‌الگوی «یتیم» همراهی می‌کند. روایت‌های مثبت نابودگر، نشان دهنده موفقیت در بکارگیری تغییر برای دست‌یابی به نتایج بهترند؛ اما در هنگام شکست و حالت منفی، می‌تواند به دیگران آسیب برساند و با کنار زدن اخلاق و قانون با شعار از هر راهی که لازم باشد به اهداف خود دست یابد (همان: ۸۷-۸۸).

۸. آفرینشگر: وی بنیانگذار نوآوری و خلاقیت است.

آفرینشگر ممکن است پدیدآورنده آثار ادبی و هنرهای زیبا باشد. در عین حال می‌تواند یک کارآفرین یا مخترع باشد که فعالانه قوه تخیل خود را بکار می‌گیرد. آفرینشگر اغلب با یک یا چند نفر برخورد می‌کند که به خلاقیت احترام نمی‌گذارند و به آن اعتقاد ندارند. این اشخاص آفرینشگر را نصیحت می‌کنند یا تحت فشار قرار می‌دهند و از او می‌خواهند که عادی‌تر زندگی کند. در نتیجه آفرینشگر با این چالش روبه‌رو می‌شود که چگونه می‌تواند خلاقیت خود را بکار گیرد (همان: ۹۲).

۹. حاکم:

کهن‌الگوی حاکم در افراد صاحب‌اختیار و کسانی دیده می‌شود که مدیریت را می‌پذیرند. کهن‌الگوی حاکم فرصتی است برای اعلام ریاست و شکل دادن به زندگی‌ای که با ارزش‌های فردی مطابقت دارد (همان: ۱۰۰).

حاکم تکامل یافته، هنگام نیاز و سختی در پی خودنمایی و کنترل امور است و در اثر شکست در مدیریت، به خودکامگی و فخرفروشی متمایل می‌گردد.

۱۰. جادوگر:

از آگاهی‌های روزمره و عادی فراتر می‌رود و شیوه‌هایی متفاوت و عمیق‌تر را برای عملی کردن امور بکار می‌گیرد. جادوگر با عوض کردن پندار و برداشت خود و دیگران، جهان و آنچه را به عنوان حقیقت موجود می‌شناسیم دست‌کاری می‌کند. کار اصلی کهن‌الگوی جادوگر به دست آوردن و عملی کردن خواسته‌های قلبی از راه تغییر و به اوج رساندن افکار، احساسات و نگرش ماست (همان: ۱۰۸-۱۰۹).

۱۱. فرزانه:

ممکن است انسانی فاضل، استاد معنویات، یا فرد فهمیده و اغلب سالمندی باشد که به تجربه آموخته است چه چیزهایی را می‌تواند از زندگی انتظار داشته باشد. دغدغه اصلی او ارزشی است که برای حقیقت قائل است. انگیزه اصلی فرزانه یافتن حقیقت یا نزدیک شدن به آن و رفع کنجکاوگی و عطش ذهنی است (همان: ۱۱۶).

۱۲. دلچک:

شخصیت دلّک شامل کم‌دین‌ها، دلّک‌ها، طنزنویس‌ها و انسان‌های شوخ‌طبعی می‌شود که شادی و خنده را همه‌جا با خود می‌برد. دلّک می‌خواهد مزه زندگی را بچشد. او معمولاً راهی برای لذت بردن از کارهای ناخوشایند یا محول کردن آن‌ها به دیگران پیدا می‌کند. آنها معمولاً کارهای ابلهانه و فکاهی انجام می‌دهند یا دیگران بخصوص اشخاص معروف را مسخره می‌کنند (همان: ۱۲۴).

۵. تحلیل کهن‌الگویی شخصیت ماهی سیاه کوچولو در فرایند سفر قهرمان

۱.۵ خلاصه داستان ماهی سیاه کوچولو

ماهی سیاه کوچولویی در کنار مادر و ماهی‌های بسیاری در انتهای جویباری زندگی می‌کرد. زندگی تکراری و کلیشه‌ای ماهی سیاه کوچولو او را به فکر افکنده و دائماً به فکر رهایی از محیط کوچک و زندگی پرتکرار خویش بود. رهایی از تنگنای جویبار او را به سفر دعوت می‌کرد؛ اما مخالفت‌ها و هراس مادر و همسایه‌ها او را مردد کرده بود. با این حال، به زودی عزم خویش را جزم می‌کند تا برای شناخت هستی و کسب تجارب جدید و غلبه بر ترس خودساخته اطرافیان به کشف رازهای نگو و مبهم بپردازد. لذا سفر را بر قرار ترجیح می‌دهد و روزی به ناگهان علی‌رغم مخالفت بزرگ‌ترها، قدم در مسیر می‌گذارد و از نظرها غایب می‌شود. در مسیر راه با کفچه‌ماهی‌های آشنا می‌شود که ادعای شناخت کل دنیا را داشتند. در ادامه با قورباغه و خرچنگ فریبکار آشنا می‌شود. مارمولک مهربان او را با مرغ سقا آشنا می‌کند و به او هشدار می‌دهد که اگر گرفتار مرغ سقا شد با خنجری که به او داده؛ خود را نجات دهد. در مسیر با آهویی زخمی آشنا می‌گردد. ماهی سیاه کوچولو با ماهی‌های کوچک‌تر از خویش روبرو می‌شود و به آن‌ها پیشنهاد می‌کند که با او برای شناخت دنیا بروند؛ اما آن‌ها از مرغ سقا می‌ترسیدند و هیچ همراهی نمی‌کردند. در مسیر مسافرت با ماهی‌های ریز دوباره مواجه می‌شود و با آن‌ها به راه می‌افتد؛ اما گرفتار مرغ سقا می‌شود. ماهی‌های ریز هراسان و گریان و مضطرب به این سو و آن سو می‌رفتند؛ ولی ماهی سیاه کوچولو، با نقشه خود آن‌ها را آرام می‌کند؛ اما آنان به مرغ سقا پیشنهاد خفه کردن ماهی سیاه کوچولو را می‌دهند؛ وقتی ماهی سیاه خود را به مردن می‌زند، مرغ سقا آن‌ها را به همراه ماهی سیاه قورت می‌دهد. ماهی سیاه کوچولو با خنجر دیواره کیسه مرغ سقا را می‌درد و فرار می‌کند تا اینکه به دریا می‌رسد.

ماهی سیاه کوچولو در سطح آب، گرمی نور خورشید را بر پشت خود احساس می‌نمود؛ اما در یک لحظه دوباره غافلگیر و در حین شناکردن گرفتار مرغ ماهی‌خوار می‌شود. برای رهایی از چنگال مرغ ماهی‌خوار خود را ماهی سمی معرفی می‌کند و با تمارض به مردن از دهان مرغ ماهی‌خوار بیرون می‌جهد. مرغ ماهی‌خوار به دنبال ماهی سیاه کوچولو به راه می‌افتاد و باردیگر او را شکار می‌کند. در دل مرغ ماهی‌خوار با یک ماهی ریزه نقشه قلقلک مرغ ماهی‌خوار را می‌کشد. وقتی دهن مرغ ماهی‌خوار باز می‌شود؛ ماهی ریزه از دهانش بیرون می‌جهد؛ اما ماهی سیاه کوچولو با خنجر خود مرغ ماهی‌خوار را می‌کشد؛ پس از آن دیگر از ماهی سیاه کوچولو خبری نمی‌شود. تا اینکه یک ماهی سرخ کوچولو پس از شنیدن ماجرای ماهی سیاه کوچولو خواب از چشمانش ربوده می‌شود؛ زیرا دوست دارد چون ماهی سیاه کوچولو به دریا برود.

۲.۵ مناسبات فرامتنی «ماهی سیاه کوچولو»

برای بازخوانی چگونگی بیداری قهرمان درون در داستان «ماهی سیاه کوچولو» نمی‌توان پیش ذهنیت‌های مخاطب منتقد را در تفسیر آن نادیده گرفت؛ داده‌هایی که مبتنی بر افق‌های انتظار منتقد به تحلیل‌های بینامتنی یا به تعبیر دقیق‌تر مطابق آرای ژرار ژنت به بازگشایی روابط فرامتنی (Metatextualite) در بازخوانی متن داستان منجر می‌گردد؛ چنانکه پیشتر ژنت آورده است:

سومین گونه استعلا‌ی متنی که من فرامتنیت می‌نامم، رابطه‌ای است که اغلب به آن تفسیر می‌گویند و موجب پیوند یک متن با متنی دیگر می‌شود که بدون اینکه لازم باشد از آن نقل کند یا نامی از آن ببرد، درباره‌اش سخن گوید (به نقل از نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۲-۹۳).

به تعبیری، هرگاه متن نخست به تفسیر و نقد و تشریح متن دوم بپردازد، رابطه آن‌ها فرامتنی است؛ یعنی متن نخست فرامتنی برای متن دوم محسوب می‌شود (همان: ۹۳). بدین طریق فرامتنیت

یک متن مفروض را با متنی دیگر متحد می‌کند؛ بگونه‌ای که این متن مفروض بدون اجباری به نقل کردن و در واقع گاه حتی بدون نام بردن، از آن متن دیگر سخن می‌گوید (آلن، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

یکی از روابط فرامتنی این داستان که به ذهن منتقد تداعی می‌گردد این است که ماجرای «ماهی سیاه کوچولو» به طرزی شگفت‌آور در پیوندی آشکار با داستان معروف سرخ پوستی «موش کوچولو» یا «موش پرنده» نوشته جان استپتو (John Steptoe) قرار دارد. ماجرای موش کوچکی که برای غلبه بر احساس ترس موش‌ها نسبت به صدای غرش مرموز و هولناک همیشگی اطراف زندگی‌شان و هراس از آگاهی و تغییر سبک زندگی مألوف، به ماجراجویی دست می‌زند؛ بگونه‌ای که پس از فداکاری و رسیدن به آگاهی، مایه‌های تفرد شخصیتی و رشد و بلوغ فکری - هویتی او آشکار می‌گردد (نک. پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۴-۱۳). بازخوانی داستان «موش پرنده» و مقایسه ساختاری و روایی آن با داستان بهرنگی به خوبی از گفت و گو و پیوستگاری بینامتنی «ماهی سیاه کوچولو» با «ماهی پرنده» حکایت می‌کند. شباهت متناظر و یک به یک عناصر روایی دو داستان بویژه در شخصیت‌سازی و قرار دادن هر یک در مسیر بیداری قهرمان درون طی ساختار کهن الگویی «سفر»، داشتن درون مایه مشترک «جستجو و رشد فردی»، آغاز و پایان مشابه در روایتگری و... این دو داستان را با یکدیگر همگون ساخته است؛ به گونه‌ای که خوانش بینامتنی «ماهی سیاه کوچولو» با توجه به زمینه و ساختار روایی «موش پرنده» می‌تواند از دو منظر قابل تأمل باشد: نخست از نظر مناسبات تطبیقی، بینافرهنگی و بینامتنی در ادبیات کودک ایران با سایر ملت‌ها و دیگر ژرف‌ساخت روان‌شناختی داستان‌های بهرنگی که می‌کوشد با نفوذ به سطوح زیرین یا روانی کودکان زمینه‌های تعلیم و بیداری درونی آن‌ها را مهیا سازد. البته فارغ از تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم بهرنگی از داستان معروف یادشده، بایست توجه داشت داستان بهرنگی برخلاف داستان «موش پرنده» - که بیشتر در راستای روان‌شناسی کودک و نوجوان، ماهیتی تعلیمی و روان‌شناختی دارد - از گُنه و ماهیتی سیاسی بهره‌مند است؛ زیرا در مسیر اهداف مسلکی یا مرامی بهرنگی و در مخاطبه با کودکان ایرانی زمانه خویش نوشته شده است.

مناسبت فرامتنی دیگر این است که سفر ماهی سیاه کوچولو برای ارضای حس کنجکاوی و دست‌یابی به آگاهی، با الگوگیری از ساختار اسطوره‌های بومی؛ مانند قیام فریدون و کاهوه و یا رستم در اساطیر حماسی ایران و اسطوره‌های غیربومی، از جمله اسطوره «پرومتئوس»^۳ توانایی بهرنگی را در بازآفرینی روایات اساطیری را در قالب داستان‌های تمثیلی نشان می‌دهد. از این منظر، صمد بهرنگی خود نویسنده‌ای چیره دست در بین نویسندگان ادب کودک و نوجوان است. وی با بازنمایی مراحل سفر ماهی سیاه کوچولو و نمایش چگونگی بیداری

قهرمان درون در ماهی سیاه کوچولو، یکی از روایت‌شده‌های قصه خود؛ یعنی ماهی قرمز کوچولو را نیز بیدار می‌سازد تا بدین طریق مخاطب یا خواننده مستتر^۵ (خواننده کودک زمانه خویش) و سپس خواننده واقعی^۶ (خوانندگان هر عصر) را به گریز و اعتراض پرومته‌ای و در نتیجه بیداری قهرمان درون فراخواند.

۳.۵ کیفیت بیداری قهرمان درون در «ماهی سیاه کوچولو» در فرایند سفر قهرمان ۱.۳.۵ مرحله آغازین سفر (جدایی و حرکت)

اگر توجه داشته باشیم که «قهرمان حکایت مسافری است که ۱. به میل و اراده خود به سفر می‌رود؛ ۲. برای دیگری به سفر فراخوانده می‌شود؛ ۳. به سفر برده می‌شود. بر همین اساس سفر اول را سفر آرزو، سفر دوم را سفر پیکار و سفر سوم را سفر اسارت می‌نامیم» (سیف الدینی، ۱۳۸۸: ۳۱). سفر ماهی سیاه کوچولو، از گونه‌های سفر آرزوست. این سفر، سفری است برای ارضای نیازها و پاسخ‌گویی به پرسش‌هاست؛ چنانکه از خصایص کهن‌الگویی «جستجوگر» همین است که «برای یافتن پاسخ کنجکاوی‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌ش ماجراجویی می‌کند» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۶۸). در سفر آرزو، دعوت به عزیمت ندایی درونی و احساس نیاز است و ماهی سیاه کوچولو بر اساس همین ندای درونی به عزیمت مصمم می‌شود. گفت‌وگوی ماهی سیاه کوچولو با مادرش در آغاز داستان گویای همین خصیصه کهن‌الگویی است:

می‌خواهد بروم بینم آخر جویبار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکر که آخر جویبار کجاست و هنوز که هنوز است، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جویبار را پیدا کنم. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۱۰).

برای جستجوگر وضعیت ملال آور و محدود آزاردهنده است؛ لذا با وجود آنکه برخی مانع و مخالف راه او می‌شوند، به نوعی به سفری آفاقی یا انفسی دعوت می‌شود (نک. پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۶۸-۶۹). اگرچه جستجوگر (ماهی سیاه کوچولو) از اقدام انفرادی برای رسیدن به فردیت هراس دارد؛ اما جستجو برای پرسش‌های بنیادین زندگی و رفع نیازهای درونی و فردی، او را به گریز از احساس پوچی یا تکرار کلیشه‌وار زندگی سوق

می دهد (همان: ۶۸). لذا ماهی سیاه کوچولو به سبب گریز از چنین فضایی، چاره را در سفر می یابد:

نه مادر، من دیگر از این گردش ها خسته شده ام، می خواهم راه بیفتم و بروم بینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست... من می خواهم بدانم که راستی راستی، زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر بشوی و دیگر هیچ، یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می شود زندگی کرد؟ (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۱۱)

در «سفر آرزو» معمولاً رد دعوت نه از جانب قهرمان که بیشتر از جانب مخالفان است؛ کسانی که نمی خواهند از چیزهایی که بدان علاقه مند هستند، دست بکشند (نک. کمپیل، ۱۳۸۹: ۶۸). در داستان ماهی سیاه کوچولو هم مادر و هم اطرافیان در مقابل دعوت ماهی سیاه کوچولو مقاومت کردند:

«بچه جان! مگر به سرت زده؟ دنیا!... دنیا! دنیا دیگر یعنی چه؟ دنیا همین جاست که ما هستیم، زندگی هم همین است که ما داریم...» (کمپیل، ۱۳۸۹: ۱۱).

در مرحله آغازین سفر «دگرگونی‌هایی در زندگی مان به وقوع می پیوندد که با چهار کهن‌الگوی «جستجوگر»، «عاشق»، «نابودگر» و «آفرینشگر» هدایت می شوند. اغلب کنجکاوای جستجوگر درباره دنیای درون یا بیرون و یا احساس‌های بی حوصلگی، پوچی و نارضایتی، باعث شروع سفر می شود و یا ممکن است آغازکننده سفر آن احساس آزاردهنده‌ای باشد که دور بودن از آرزوها و خواسته‌های قلبی مان را به ما یادآوری می کند (نابودگر)» (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۱: ۱۴۴). نخستین آستانی که ماهی سیاه کوچولو در این سفر طی می کند، عبور از آبشاری بود که حد فاصل جویبار و برکه‌ای بود که به رودخانه و سرانجام دریا می رسید؛ آبشار نمادی برای حرکت و تمایل به خطر کردن است. مواجهه با قورباغه و خرچنگ، روبه رو شدن با دردها و مشکلاتی است (نابودگران) که موجب چشاندن مزه عشق و دلنشین زندگی می شوند و جستجوگر به کهن‌الگوی «عاشق» بدل می سازد.

در مسیر حرکت ماهی سیاه کوچولو (جستجوگر)، مارمولک کهن‌الگوی «حامی» است. «حامی» مردم دوست، مهربان و یاریگر است و با کمک خویش در وجود افراد «همواره فرصت انسان بودن و شرافتمندی راستین را در اختیار قرار می دهد» (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۱: ۶۰-۶۱). «حامی» غالباً به کهن‌الگوی «یتیم» یا «معصوم» نیازمند توجه و حمایت، یاری می رساند (همان: ۶۱). مارمولک به ماهی سیاه کوچولو که در آستانه‌های از مرحله تاریکی

۷۰ کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان «ماهی سیاه کوچولو»

و ناآگاهی و رهایی از جویبار و برکه (عبور از قلمرو شب) بود و در جایگاه کهن الگویی «معصوم» نیازمند اعتماد و یاری دیگران قرار داشت، کمک می‌کند و امداد غیبی خویش را ابتدا با پاسخ دادن به پرسش‌ها و ابهامات پیش روی ماهی سیاه کوچولو است و سپس اهدای خنجر کوچک جادویی برای مقابله با مرغ سقا (نابودگر) نصیب ماهی سیاه کوچولو می‌کند:

مارمولک گفت: ارّه ماهی و پرندّه ماهیخوار این طرف‌ها پیداشان نمی‌شود مخصوصاً ارّه ماهی که توی دریا زندگی می‌کند؛ اما سقائک، همین پایین‌ها هم ممکن است باشد؛ مبدا فریض را بخوری و توی کیسه‌اش بروی... ماهی سیاه کوچولو گفت: حالا اگر ماهی وارد کیسه شد، دیگر راه بیرون آمدن ندارد؟

مارمولک گفت: هیچ راهی نیست، مگر اینکه کیسه را پاره کند. من خنجری به تو می‌دهم که اگر گرفتار مرغ سقا شدی، این کار را بکنی (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۵).

۲.۳.۵ مرحله تشریف

پس از هدایت‌های «حامی» یا «باریگر» کهن الگوی جستجوگر که به سبب نیازمندی‌هایش به کهن الگوی «معصوم» و یا «یتیم» تبدیل شده بود، بار دیگر به «جستجوگر» بدل می‌شود. گرفتاری در کیسه مرغ سقا مرحله آزمون بزرگ ماهی سیاه کوچولو بود. در این مرحله، خصایص کهن‌الگوی «جنگجو» در ماهی سیاه کوچولو انگیخته می‌شود. پیرسون معتقد است: «پیشرفت و رشد جنگجو با شناخت و درک عمیق‌تر از کسانی که آن‌ها را دشمن می‌پندارد، به دست می‌آید» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۵۲)؛ چنانکه در طی سفر قهرمان در داستان مورد نظر، اطلاعات ماهی سیاه کوچولو درباره مرغ سقا به او توانایی و شجاعت مقابله داده بود. در این مرحله «جنگجو» افراد ضعیف و وحشت زده را تسکین می‌دهد؛ چنانکه در قصه، ماهی سیاه کوچولو، تلاش می‌کند ماهی‌های گیرافتاده در کیسه مرغ سقا را آرام کند و راه نجات‌شان را بیابد:

ماهی سیاه کوچولو گفت: ترسوها! خیال کرده‌اید این مرغ حيله‌گر، معدن بخشایش است که این طوری التماس می‌کنید؟

... ماهی سیاه کوچولو گفت: پس گوش کنید راهی نشانتان بدهم. من میان ماهی‌های بیجان، خودم را به مردن می‌زنم؛ آن وقت بینم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه... (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۳۸).

روبه رو شدن با نیروی مخرب و کهن‌الگوی نابودگر دیگر «اره ماهی» و گریز از دندان‌های تیزش از نشانه‌های دیگر کهن‌الگوی «جنگجو» در وجود ماهی سیاه کوچولو بود. گذشتن از مراحل خطرناک مبارزه با مرغ سقا و اره ماهی، ماهی سیاه کوچولو را وارد وادی دریا کرد؛ یعنی رسیدن به آرزو و نیاز اولیه که سائقه حرکت و سفر او شده بود. احساس آرامش، شادی از رسیدن به دریا، او را به نیروی کهن‌الگوی «عاشق» بدل می‌کند. می‌خواهد به یمن رسیدن به چنین آرزویی و کسب هویت به دستگیری و همراهی با دیگران بپردازد؛ چراکه «جستجوگر تکامل‌یافته، ماجراجویی، استقلال و خودکفایی مثبت و ارزشمندی را از خود نشان می‌دهد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۷۱).

ماهی سیاه کوچولو شاد بود که به دریا رسیده است، گفت: بهتر است اول گشتی بزنم، بعد بیایم داخل دسته شما بشوم. دلم می‌خواهد این دفعه که تور مرد ماهیگیر را می‌برید، من همراه شما باشم (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۴۱).

۳.۳.۵ مرحله بازگشت

مبارزه نهایی با شر و از بین بردن آن تجربه آخر جستجوگر برای رسیدن به فرزاندگی و رهبری است. کشتن مرغ ماهی خوار و رهایی ماهیان از رنج‌ها و مصایب آن نابودگر، موجبات کمال جستجوگر و بدل شدن او را به کهن‌الگوی «فرزانه» یا «حاکم» مهیا می‌سازد:

ماهی سیاه کوچولو این را گفت و شروع کرد به وول خوردن و این‌ور و آن‌ور رفتن و شکم ماهی‌خوار را قلقلک دادن. ماهی‌ریزه دم در معده ماهی‌خوار، حاضر ایستاده بود. تا ماهی‌خوار دهانش را باز کرد و شروع کرد به قاه قاه خندیدن، ماهی‌ریزه از دهان ماهی‌خوار بیرون پرید و دررفت و کمی بعد در آب افتاد؛ اما هرچه منتظر ماند، از ماهی سیاه کوچولو خبری نشد. ناگهان دید ماهی‌خوار همین‌طور پیچ و تاب می‌خورد و فریاد می‌کشد، تا اینکه شروع کرد به دست و پا زدن و پایین آمدن و بعد شلپی افتاد توی آب و باز دست و پا زد تا از جنب و جوش افتاد؛ اما از ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری نشد و تا به حال هم هیچ خبری نشده... (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۸).

گریز پرومته‌ای ماهی سیاه کوچولو از دست دشمن نابودگر با کشتن او به دست می‌آید. بدین طریق به تعبیر کمپبل به «اربابی دو جهان» و از منظر پیرسون و کی‌مار به «حاکمی» و «فرزاندگی» توأمان می‌رسد؛ چراکه در مرحله بازگشت هدف اصلی در میان گذاشتن استعدادها، آموخته‌ها و ارزش‌های سفر اسطوره‌ای با دیگران است. کسی که معمولا در

انتهای داستان به سرزمین خود برمی‌گردد به کهن‌الگوی «حاکم» یا «فرزانه» بدل می‌شود که اغلب رهبری جامعه و یا وظیفه انتقال تجارب خویش را به دیگران برعهده می‌گیرد (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۱۴۵). «انگیزه اصلی فرزانه یافتن حقیقت یا حداقل نزدیک شدن به آن و رفع کنجکاوی و عطش ذهنی است» (پیرسون، ۱۳۹۱: ۱۱۷). جالب اینجاست که پیرماهی آغازین داستان همان ماهی سیاه کوچولو است که پس از بازگشت اکنون در مرحله «فرزانگی» برای نوه‌های خود ماجرای خویش را بازگو می‌کند و عامل انتقال تجربه و باعث بیداری در «ماهی قرمز کوچولو» می‌گردد تا او را نیز به چرخه سفر قهرمان و استمرار بیداری قهرمان درون بکشاند:

یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی سیاه کوچولو «شب به خیر» گفتند و رفتند و خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد؛ اما ماهی سرخ کوچولویی هرچه قدر کرد خوابش نبرد، شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود... (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۴۸).

۶. نتیجه‌گیری

داستان ماهی سیاه کوچولو، قصه «بیداری قهرمان درون» است که در بن‌مایه «سفر آرزوی قهرمان» بازنمایی می‌شود. رمزگشایی از لایه‌های پنهان متن و بازخوانی بینامتنی داستان، ارتباطات فرامتنی یا تفسیری آن را با داستان معروف سرخ پوستی «موش پرنده یا موش کوچولو» از یک سو، و داستان‌های اسطوره‌ای - حماسی قیام کاوه و فریدون و اسطوره «پرومتئوس» از دیگر سو در راستای تفرد و بیداری قهرمان درون نشان می‌دهد. «ماهی سیاه کوچولو» کهن‌الگوی جستجوگری است که در فرایند تکامل و «شدن» ابتدا از مرحله «حرکت و جدایی» عبور می‌کند و پس از کسب تجربه و اطلاعات لازم به مرحله دوم؛ یعنی تشریف قدم می‌نهد، آزمون پذیری و خطر کردن در قالب کهن‌الگوی «جنگجو» و مقابله با «نابودگران» سرانجام به پاداش واقعی خویش؛ یعنی برآورده شدن آرزوی دیدار با دریا می‌رسد، با قدم نهادن در دنیای جدید و رسیدن به تشریف، وارد مرحله پایانی و بازگشت می‌شود؛ اما مبارزه با «مرغ ماهی‌خوار» کهن‌الگوی شر و نابودگر، مانع بازگشت وی می‌شود؛ در نتیجه با استمرار خصایص کهن‌الگویی «جنگجو» در او مواجه می‌شویم. پس از رهایی از شکم مرغ ماهی‌خوار و کشتن وی، ابتدا به کهن‌الگوی «عاشق» بدل می‌شود؛ اما میل به بازگشت و انتقال تجارب خویش به دیگران از جمله ماهی‌های کوچولوی دیگر، شخصیت قهرمانی او را به کهن‌الگوی «فرزانه» و «حاکم» بدل می‌سازد؛

بگونه‌ای که با انتقال تجارب موجبات بیداری قهرمان درون را در ماهی سرخ کوچولو دیگر مهیا می‌سازد. بدین طریق مرام سیاسی و تعلیمی صمد بهرنگی و آرزوی وی برای بیداری اجتماعی جامعه ایران بازنمایی می‌گردد.

پی‌نوشت

۱. دافنه (DAPHNE) در اساطیر یونان، دختر ایزد رود و پری راهبه گایا بود. آپولون در پی دافنه بود؛ اما در همان لحظه که به او دست یافت، دافنه به درخت غان بدل شد (نک. اسمیت، ۱۳۸۷: ۲۰۷).
۲. دیمتر (DEMETER) دختر کروئوس و رئا و پیش از هرچیز ایزدبانوی گندم و ضامن رویش آن است. به همین علت، در آن بخش از سرزمین‌های یونان باستان که اقتصادشان عمدتاً بر کشت گندم استوار بود، افسانه‌های دیمتر رواج داشت. وی برای نجات دختر خویش پرسفون دست به ایثار زد و سرانجام او را از دست هادس در جهان زیرین نجات داد (همان: ۲۱۳-۲۱۴).
۳. پرومتئوس (Promethean) منسوب یا شبیه به پرومته در اساطیر یونان، نام موجودی نیمه‌خدا و نیمه انسان است که برخلاف خواست خدایان آتش را از آسمان ربود و استفاده از آن را به انسان تعلیم داد و به همین دلیل زئوس او را عقاب کرد (نک. همان: ۱۴۱-۱۴۳).
۴. «روایت شنو» کسی است که خطاب راوی به اوست.
۵. خواننده مستتر کسی است که نویسنده در هنگام نگارش، تصویری از او در ذهن دارد. از خواننده مستتر به خواننده آرمانی نیز تعبیر می‌کنند (حرّی، ۱۳۹۲: ۱۹۰). در واقع مخاطبی که برساخته ذهن نویسنده و تصوّر او از خواننده غایب که ممکن است به سراغ متن بیاید (لوتنه، ۱۳۸۶: ۲۷). «جرالد پریس» نیز معتقد است، مخاطب روایت با خوانندگان بالقوه‌ای که نویسنده یا مؤلف به هنگام گسترش روایت در ذهن داشته و خواننده ایده‌آل بصیری که هر حرکت مؤلف را درک می‌کند، فرق دارد (به نقل از سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۷۱).
۶. خواننده واقعی: ما یا هر خواننده‌ای که در جهان واقعی دوره خویش به خواندن آن متن می‌پردازد.

کتاب‌نامه

- آلن، گراهام (۱۳۸۵). *بیامتنیت*، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- اسمیت، ژوئل (۱۳۸۷). *فرهنگ اساطیر یونان و رم*، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، چاپ دوم، تهران: نشر فرهنگ معاصر و روزبهان.

۷۴ کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان «ماهی سیاه کوچولو»

- بهرنگی، صمد (۱۳۸۸). *ماهی سیاه کوچولو*، چاپ پنجم، تهران: نشر نخستین.
- بهرنگی، صمد (۱۳۴۸). «ادبیات کودکان سخنی درباره کتاب *آوای نوگولان*»، مجموعه مقاله‌ها، تبریز: انتشارات شمس.
- پیرسون، کارول. اس و هیو کی مار (۱۳۹۱). زندگی براننده من: مؤثرترین راهکارهای تحلیل خویشتن و غنی سازی ارتباط با دیگران، ترجمه کاوه نیری، چاپ ششم، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- حری، ابوالفضل (۱۳۹۲). *جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت شناسی*، چاپ اول، تهران: خانه کتاب.
- درویشیان، علی اشرف (۱۳۷۹). *یادمان صمد بهرنگی*، تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
- دقیقیان، پروین (۱۳۸۶). *روان شناسی تیپ‌های نه گانه*، تهران: آشیانه کتاب.
- دوران، بهناز (۱۳۸۲). «عقده ادیب در آثار صمد بهرنگی»، کتاب *ماه کودک و نوجوان*، شماره ۷۲، صص ۲۰۳-۲۰۵.
- زاییس، جک (۱۳۸۷). «چرا ادبیات کودک وجود ندارد»، ترجمه فریده پورگیو، *دیگر خوانی های ناگزیر: رویکردهای نقد و نظریه ادبیات کودک*، مرتضی خسرو نژاد، چاپ اول، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- سلدن، امان و پیتر ویدوسون (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: طرح نو.
- سیف الدینی، علیرضا (۱۳۸۸). *قصه مکان: مطالعه‌ای در شناخت قصه نویسی ایران*، چاپ اول، تهران: نشر افراز.
- شاهرخ، حکمت و سارا مهدی خانی (۱۳۸۸). «بررسی قصه ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی بر اساس نقد امپرسیونیستی»، *مجله زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اراک*، شماره ۱۷- صص ۴۷-۵۶.
- طباطبایی، سیدجواد و نگین نوریان (۱۳۹۳). «کودکانه‌های سیاسی صمد بهرنگی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال نهم، شماره دوم، صص ۱۰۱-۱۳۰.
- عباسی، علی و محمد محمدی (۱۳۸۱). *صمد، ساختار یک اسطوره*، چاپ اول، تهران: نشر سخن.
- قاسم زاده، سیدعلی و فاطمه سرباز (۱۳۹۲). «تحلیل روانشناختی-مدرنیستی *رمان بی‌وتن بر مبنای نظریه بیداری قهرمان درون*»، *پژوهش های ادبی*، سال دهم، شماره چهارم و دوم، صص ۱۱۳-۱۴۲.
- کمپیل، جوزف (۱۳۷۷). *قدرت اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- کمپیل، جوزف (۱۳۸۹). *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسرو پناه، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات گل آفتاب.
- لوته، یاکوب (۱۳۸۶). *مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما*، ترجمه امید نیک فرجام. چاپ اول، تهران: مینوی خرد.

سیدعلی قاسم زاده ۷۵

نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶). «ترامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگرمتن‌ها»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۶، ۸۳-۹۸.

نیکولایووا، ماریا (۱۳۸۷). «بزرگ شدن: دوراهی ادبیات کودک»، ترجمه غزال بزرگ مهر، دیگرخوانی‌های ناگزیر، به کوشش مرتضی خسرونژاد، چاپ اول، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.